

تحركات عوامل رژیم اسلامی در خارج (۳)

انتشار چهار گفتگوی کوتاه

مجید خوشدل

www.goftogoo.net

«بانک اطلاعاتی» رژیم اسلامی در خارج کشور یک شبه راه اندازی نگردید و بارور نگشت، و «همایش» اخیر ایرانیان خارج کشور در ایران نیز اولین نمونه ی آن ظرف سالهای گذشته نبوده است. در بریتانیا، سوئد، هلند، فرانسه، آلمان و... پانزده تا بیست سال است که رژیم اسلامی ایران انواع میهمانی ها و گردهمایی های مجلل را با مقاصد و محمل های اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و علمی برگزار کرده است، که در این گردهمایی ها گاهی چند هزار تن از ایرانیان مقیم خارج کشور شرکت داشته اند.



حساسیت موجود در جامعه ایرانی خارج کشور در پیوند با تحركات رژیم اسلامی در خور توجه است، اما سالهای گذشته وضع به گونه ی دیگری بوده است.

شروع ماجرا به دوره اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بازمی گردد و گسیل داشتن لشکری از عوامل اطلاعاتی رژیم اسلامی به خارج کشور. اینان را تعدادی از «افراد خوشنام» جامعه فرهنگی ایرانی همراهی می کرده اند.

گروهی جنایتکار با بسته تشویقی «عفو عمومی» به دیدار ایرانیان مقیم خارج آمده بودند و در یک دوره هشت ساله، و نیز سالهای پس از آن، با بسیاری از ایرانیان تبعیدی به مذاکره نشستند. در این دوره بیست ساله چه بر جامعه ایرانی خارج کشور رفته است، کسی به درستی نمی داند.

* * *

به دور و برمان که نگاه کنیم، انبوهی از خاطرات بازگو نشده ای را می بینیم که در دهلیزهای فرهنگ خودمداری و خودسانسوری ایرانیان مدفون گردیده است. بخشی از این سانسور فرهنگی، تجربه های مستقیم ایرانیان برون مرز در پیوند با عملکرد عوامل رژیم اسلامی در خارج کشور بوده است. بخش دیگر خاطرات دفن شده ای از فعل و انفعالات جامعه تبعیدی ایرانی است که سکوت، روامداری و خودسانسوری ایرانیان را در بخش های دیگر توجیه کرده است.

در سالهای گذشته هرگاه فعالان سیاسی و اجتماعی ایرانی من را در جریان تجربه های خود در رابطه با عملکرد رژیم اسلامی قرار داده اند، بلافاصله و به دلایلی چند (دلایل امنیتی، موقعیت خانوادها، احساس خطر در خارج کشور و...) من را از رسانه ای کردن اطلاعات موجود منع کرده اند.

در کنار، فعالیتهای میدانی ام بوده است و مشاهداتی که هر بار با رنج و مشقت تکه تکه هاشان از دالانهای مخوفی جمع آوری می شدند و شرط انتشار و رسانه ای کردن شان «همکاری» انسانهای تبعیدی بوده است.

عذر و بهانه های این جامعه، و کش و قوس آمدن هاشان تا حدودی برای ام قابل هضم بوده تا توجیهاات «روشنفکرانه» ای که دل هر انسانی را آشوب می کند.

* * *

چهار تجربه را در پیوند با تحركات رژیم اسلامی در خارج کشور در زیر ملاحظه می کنید. **گفتگوی اول**، مصاحبه ای تلفنی ای با مدیر داخلی کانون ایرانیان لندن است که عیناً به متن نوشتاری تبدیل شده است. این گفتگو به توضیح تکمیلی نیاز ندارد.

گفتگوى دوم با کارمند بخش زنان «جامعه ایرانیان لندن» است. اهمیت انجام این گفتگو در مصاحبه اول است. در گفتگو با مدیر داخلی «کانون ایرانیان لندن». ایشان مدعى مى شود که سفارت رژیم اسلامى در لندن با نهاد پناهندگى کانون (و نهادهای مشابه) برای مقاصد معینى تماس گرفته است. از آنجا که چند سال قبل منبع موثقى به من اطلاع داده بود، فردى از سپاه پاسداران انقلاب اسلامى با نهاد پناهندگى «جامعه ایرانیان لندن» برای «همکاری» ارتباط گرفته است (منبع من از فعالان فرهنگى خوشنام جامعه ایرانى مقیم لندن است) با جامعه ایرانیان لندن تماس مى گیرم و با کارمند بخش زنان گفتگوى کوتاهى انجام مى دهم. بخش بسیار کوتاهى از این گفتگو را خواهید خواند و خودتان به قضاوت خواهید نشست.

سابقه **گفتگوى سوم** به سالهاى گذشته برمی گردد؛ متقاضى پناهندگى ای چند بار موى دماغ زنان پناهجو مى شود. به پیشنهاد دوستان، وی را در دو نوبت ملاقات مى کنم و به او مى گویم: اینجا تهران نیست و تو در لندن زندگى مى کنی. علم و کتل ات را جمع کن... با پرونده ای که داری، دیپورت مى شوی [رونویسى از بخشى از خاطرات روزانه ام]. لوطى مسلک بود و وانمود مى کرد على اللهی است. او چندی بعد ریش مى گذارد و از جمع های موجود خودش را کنار مى کشد. چیزی که عجیب مى نمود، رشد اقتصادى او در زمان نسبتاً کوتاهى بود. دیگر خبرى از او نداشتیم تا چند سال بعد، که از طریق یکى از زنان پناهجو پیغام مى دهد که مى خواهد من را ملاقات کند... تا خرخره درگیر ماجرایى بود که مى توانست جان اش را بخطر بیاندازد. ماجرایش را که تعریف مى کند، شرط انتشار اش را به زمانى موکول مى کند که برای او حادثه ای رخ داده باشد. این گفتگو مدتها خاک مى خورد، تا اینکه حدس مى زرم باید بریتانیا را ترک کرده باشد. بعد از مصاحبه با حمید نوزدى ایمیلی از او دریافت مى کنم که پیشنهاد مى دهد: مى خواهد در گفتگوى تجربه هایش را بازگو کند... وقتى به وی گفتگوى مفصل انجام شده در گذشته را متذکر مى شوم، مى نویسد: آن گفتگو در شرایط ویژه ای انجام شده و هیچوقت نیايستی منتشر شود. بعد از چند مکاتبه، شرایط او را برای انجام مصاحبه مى پذیرم. توضیحات تکمیلی بیشتر را در متن گفتگو آورده ام. یک نکته دیگر: او را خیلی پیچیده تر و باهوش تر از گذشته مى یابم و حدس مى زرم او نباید در تصمیم اش فردى عمل کرده باشد.

برای انجام **گفتگوى چهارم** سالها انتظار کشیده ام. سال نود و نه میلادى برای اولین بار از فعال سیاسى ای مى شنوم که در بازگشت به ایران دچار مخاطراتى شده است. تجربه های محدود دیگر هم همگى «خارج از نوار» [of the record] برای ام عنوان شده اند. به این نکته مهم باید توجه داشت: اینکه فکر کنیم تمام فعالان سیاسى و تشکیلاتى که به ایران سفر کرده اند، سرنوشت مشابهى داشته اند، ناشى از ذهنیتى بغایت غیرانسانى و استبدادى است. بسیاری از فعالان سیاسى و تشکیلاتى به ایران رفته اند و سپس برای همیشه با عالم سیاست قطع رابطه کرده اند. آنان تصمیمى گرفتند و هزینه اش را اینگونه پرداخته اند. اما بنا به ماهیت رژیم اسلامى ایران، این پرسش مطرح مى شود: آیا فعالان سیاسى- تشکیلاتى ای نبوده اند که در سفر به ایران مشکلاتى برای آنان پدید آورده اند؟

* * *

گفتگوى اول

* على شیرازى، به دلیل کارتان با پناهجویان و پناهندگان ایرانى، در رابطه با فعالیتها و تحركات عوامل رژیم اسلامى در میان آنها آیا تجربه هاىى داشتید یا خیر؟
- با توجه به طبیعت کارى که ما انجام مى دهیم (معمولاً ما از هر فرد و گروه با ایرانیان و پناهجویانى که وارد این کشور مى شوند، و یا با کسانی که به عنوان پناهنده در این کشور زندگى مى کنند، بیشتر ارتباط داریم) به همین خاطر ما با موضوع آنها آشنا هستیم...
* چون وقت این گفتگو محدود هست و با افراد دیگر هم در این مجموعه با همین محدودیت زمانى گفتگو خواهد شد، لطفاً به یکى از نمونه های مهم در پیوند با پرسش طرح شده، اشاره ای کنید.
- ببینید، یکى از نمونه های کلی این است: ج. اسلامى بنا به ماهیت و عملکردش؛ به خاطر چهره بدى که از خودش در جامعه بین المللى به جا گذاشته، تلاش کرده این چهره را بازسازی کند. مثلاً در شرایط فعلی وانمود کرده در جلب کردن ایرانیان به طرف خودش. حالا به شکل های مختلف. یکى از تلاش های آنها در سالهای اخیر- که خوشبختانه در آن موفق نبوده- این بوده که مدارس فارسى ایرانى در خارج کشور را زیر کنترل خودش بگیرد...
* برای مستند کردن اظهارنظران لطفاً فقط به تجربه انگلستان توجه کنید.
- در انگلستان برای این موضوع چند جلسه گذاشتند و از مدارس فارسى لندن و انگلستان دعوت کردند در آن جلسات شرکت کنند.

* آيا با مدرسه اى كه «كانون» اداره اش مى كند هم در اين مورد تماس گرفتند؟
- بله، غيرمستقيم با مدرسه «صمد بهرنگى» كه مدرسه كانون ايرانيان لندن است، و با معلمان اش برخورد شده كه در جلسه آنها شركت كنند، اما مدارس ايرانى، از جمله مدرسه ما در جلسات آنها شركت نكرده اند. البته از طرف تعدادى از مدارس؛ مديران و دست اندركارانش به اين جلسات رفته اند تا به نوعى با آنها همكارى كنند.

* آيا نمونه ديگرى از فعاليتها و تحركات رژيم اسلامى در خارج كشور به ذهن تان مى رسد؟
- (مكث) نمونه ديگر اين بود كه آنها مى خواستند با «كاميونيتى»[كانون] هاى ايرانى در خارج كشور تماس بگيرند و آنها را تحت كنترل بگيرند...

* من را اصلاح كنيد: آيا درست است كه در اين مورد معين با «كانون» هم تماس گرفته اند؟
- بله، بله. با كانون ايرانيان لندن حدود يك سال و نيم پيش تماس گرفتند و تحت عنوان اينكه مى خواهيم كار فرهنگى كنيم؛ عيد نوروز و جشن هاى ملي را برگزار كنيم، مى خواستند كانونهاى ايرانى، از جمله كانون ايرانيان لندن را درگير اين فعاليت ها كنند. كه ما هم اين موضوع را با هيئت مديره مطرح كرديم و آنها هم- همانطور كه شايد اطلاع داشته باشيد- اصلاً زير بار چنين چيزهايى نمى روند. من فكر مى كنم رژيم اسلامى خوشبختانه در اين مورد موفق نشده...

* شما از كجا فهميدى، افرادى كه با شما تماس گرفتند، از سفارت رژيم در لندن بودند؟ آيا شماره تلفن آنها را چك كرديد؟ چكار كرديد؟

- نه، خودشان را معرفى كردند و شماره تلفن دادند و تمام مشخصات خودشان را دادند و گفتند از سفارت زنگ مى زنند. البته گفتند، ما آن سفارتى هاى سابق نيستيم و افراد خاصى هستيم كه هدف مان زدودن كدورتهاست[!]

* يعنى از سفارت رژيم زنگ زدند و اين حرفها را گفتند، آن هم به يك نهاد پناهندگى؟!
- گفتند بخشى از سفارت ايم؛ عناصر مستقلى در سفارت هستيم. ولى شما كه مى دانيد چنين چيزى غيرممکن است.

* تقريباً در همين دوره زمانى فردى با كارت شناسايى سپاه پاسداران انقلاب اسلامى به «جامعه ايرانيان لندن» براى همكارى مراجعه مى كند، آنها با بخش زنان آن نهاد پناهندگى، خيلى خلاصه استنباط تان را از اين فعاليتها براى ام بگويد.

- من فكر مى كنم اين كارها ظاهراً براى زدودن چهره بد آنهاست. در ضمن فكر مى كنم آنها مى خواهند ايرانىها را جذب كنند؛ شايد بخواهند براى بخش هاى امنيتى نيرو جمع كنند.

* اين پرسش آخرم با گمانه زنى همراه است: آيا بايد اين احتمال را داد كه عوامل رژيم اسلامى در كشورهاى ديگر اقدامات مشابهى كرده باشند؟

- حتماً. تماسى كه با ما گرفتند براى كار با كاميونيتى هاى ايرانى، در تمام كشورها از جمله در آمريكا هم بوده. حتماً خبرى شنيدم كه با بخشى از جامعه يهودى ايرانى در آمريكا در اين رابطه تماس گرفته اند.

* آيا شما از عكس العمل نهادهاى پناهندگى ايرانى در كشورهاى ديگر اطلاع دارى؟

- متأسفانه ما رابطه زيادى با آنها نداريم و من خبرى در اين زمينه ندارم.

* على شيرازى، ممنون از شركت ات در اين گفتگوى کوتاه.

- خواهش مى كنم.

* * *

گفتگوى دوم

بعد از تماس تلفنى با جامعه ايرانيان لندن، در آغاز خودم را به طور كامل معرفى مى كنم و هدف ام را از انجام گفتگو با كارمند بخش زنان جامعه ايرانيان لندن اطلاع رسانى و روشننگرى از جامعه ايرانى عنوان مى كنم. سپس از ايشان در مورد مراجعه كردن فردى از سپاه پاسداران انقلاب اسلامى به نهاد پناهندگى «جامعه» پرسش مى كنم و دلایل آنرا جویا می شوم. نیز توضیح می دهم كه به منبع خود در اين مورد اطمینان كامل دارم. كارمند بخش زنان اين نهاد پناهندگى ايرانى اين «استدلال» را در چند نوبت تکرار می کنند:

... اگر من روى چيزى قاطعيت نداشته باشم [اظهارنظر نمى كنم]، يك؛ در وهله اول اعتماد داشته باشم، در وهله دوم دوست داشته باشم [آنرا] بگويم. اين دو چيز است. حتماً اگر من مطمئن هم بودم [كه آن فرد از سپاه پاسداران انقلاب اسلامى است] كه الان واقعاً مطمئن نيستم، در وهله دوم تازه بايد اين انتخاب را داشته باشم كه دوست داشته باشم راجع به اش حرف بزنم يا نه....

* * *

گفتگوى سوم

* قبل از شروع گفتگو بايد به مواردى اشاره كنم: از آخرين بارى كه شما را ديدم [مدتها] مى گذرد. تا اينكه شما از طريق پست الكترونيكى با من تماس گرفتى و تمایل خودت را برای انجام گفتگو با من در میان گذاشتى.

الان کجا زندگی می کنی، نمی دانم و نمی خواهم بدانم. برای این گفتگو هم شما تلفنی با تلفن دستی ام تماس گرفتی و شماره ات هم در سیستم من نیفتاده. در ضمن، شما قبول کردی، قسمتی از اطلاعاتی که پیشترها به من گفته بودی را در این مصاحبه علنی کنی. لطفاً تا اینجای کار من را تصحیح کن.

- آنچه که گفتید درست است.

* احتمالاً مهمترین پرسش ام از شما، آخرین پرسش ام خواهد بود. سؤال اول ام: مدتی که در شهر لندن زندگی می کردی، به کاری مشغول بودی که سود سرشاری برای ات داشت. ماجرای باعث شد، اینجا را ترک کنی. این ماجرا دقیقاً چی بوده، من نمی دانم و شما هم خواستی راجع به جزئیات آن صحبت نکنی. ادامه گفتگو را به خودت می سپارم.

- «سود سرشار» که گفتید، مال آدمهای دیگر بود. البته درآمد من بد نبود، اما سود سرشار نبود. کارم [در شهر لندن] خریدن خانه بود [...] که یک عده، کارهای قانونی اش را می کردند، یک عده تهیه و پرداخت پول را، و کار ما هم در همین زمینه ها بود.

* این خانه ها برای چه کسی یا چه کسانی خریداری می شد؟

- جواب این سؤال تان را هیچکس نمی داند...

* لطفاً از طرف خودتان صحبت کن و اطلاعات شخصی ات را با من قسمت کن. به هر حال، این خانه ها مال مقامات [رژیم] ایران بوده، آنطور که قبلاً به من گفتی؟

- درست است، اما مال چه کسی بوده، کسی نمی داند.

* برای بار دوم آرت خواهش می کنم، از طرف خودت به پرسش هایم جواب بده. بسیار خوب، شما نمی دانی این خانه ها برای چه اشخاص معینی خریداری می شده، اما قطعاً خانه ها برای اشخاص معینی از مقامات رژیم ایران خریداری می شده. درست می گویم؟

- درست می گوئید.

* لطفاً از قیمت خانه ها برای ام بگو.

- همه جور بود. معمولاً از یک میلیون [پوند] بود و می رفت بالا.

* و چه بسا اغلب بیشتر از یک میلیون پوند بود؟

- خیلی وقتها از یک میلیون پوند بیشتر بود.

* پول خانه ها چگونه تهیه و پرداخت می شد؟

- من نمی توانم همه اطلاعات ام را [در این زمینه] به شما بگویم، چون تعدادی کارشان را از دست می دهند...

* چون اینها از دوستان ات هستند؟

- دوست نیستند، نمک هم را خوردیم. درست نیست تو این موقعیت کارشان را از دست بدهند.

* یعنی دلیل دیگری ندارد؟

- هیچ دلیل دیگری ندارد.

* با اینکه با استدلال و پاسخ ات مخالف ام، اما به دلیل شرایط ویژه این گفتگو، پرسش دیگری طرح نمی کنم. لطفاً همان قدر اطلاعاتی که در رابطه با تهیه و پرداخت پول می توانی بگویی، با من تقسیم کن.

- قسمتی از این پول ها از طریق بعضی از صرافی ها «پاک» می شد و می آمد تو سیستم.

* یعنی پول های غیرقانونی از این طریق پولشویی می شدند برای خریدن خانه ها، و یا هر کار دیگر؟

- تقریباً.

* این اطلاعات من را تصحیح کن: یک سری صرافی های غیرقانونی [ایرانی] در این کشور هستند که کار اصلی شان خارج کردن پول از ایران است. اینها در تهران و لندن شعبه دارند.

- شاید درست باشد.

* آیا این صرافی ها کار دیگری غیر از پولشویی می کنند؟

- تو این راسته دیگر سؤال نکنید، چون جواب نمی دهم.

* بسیار خوب. یک فرد مورد اعتماد به من گفت که گاهی برای خرید خانه [در لندن] از شمش طلا

استفاده می شود. راجع به این موضوع چه می گویی؟

- حتماً برای خرید خانه از شمش هم استفاده شده.

* در کدام مناطق این خانه ها خریداری شده؟

- در همه جا پخش اند. مهم نیست کجا، مهم اینه که پول تبدیل به خانه و ملک شود.

* لطفاً این اطلاعات ام را تصحیح کن: قسمتی از خرید خانه های گران تر در منطقه «میداول» لندن بوده.

- درسته، آنجا خانه های زیادی خریداری شده.

* رویهم رفته چه تعداد خانه در این کشور از این راه خریداری شده؟

- خیلی زیاد.

* صدها؟ هزاران؟

- حتماً صدها خانه بوده.

* غیر از خانه چه چیزهای دیگری خریداری شده؟

- من اطلاعی ندارم.

* در مدتی که تو به این کار اشتغال داشتی، چند تا خانه از این طریق خرید و فروش شد؟
- فروختن نبود، فقط خریدن بود... ده بیست تایی می شدند.
* از هر معامله چقدر نصیب تو می شد؟
- به این سؤال تان جواب نمی دهم.
* و حتماً هم نمی خواهی راجع به دلایل کناره گرفتن ات از این کار اشاره ای کنی؟
- تا همین جا هم خطر کردم (با خنده).
* آخرین پرسش ام از تو: چرا قبول کردی همین اطلاعات مختصر ات را با من قسمت کنی؟
- چیزهایی که در ایران گذشته، وجدان ام را ناراحت کرده. این کارم کوچکترین کمک به مردم ایران است.
* (با خنده) آیا این اقدام تو ربطی به اختلافات جناحی نداره؛ بخواهی با این کارت زیر پای جناح دیگر را خالی کنی؟
- اصلاً. از وقتی از آنجا رفتم، ارتباطی با کسی نداشتم. این را هم بگویم که از همه جناح ها این خانه ها را خریده اند.
* برای شرکت ات در این گفتگو ازت تشکر می کنم. هر وقتی خواستی اطلاعات بیشتری در این باره به «مردم ایران» بدهی، لطفاً با من یا با هر فرد دیگری تماس بگیر.
- به روی چشم.
* یک پرسش دیگر. راجع به این موضوع هم یک اظهارنظر کوتاه بکن: همان آدم مورد اعتماد این عبارت را از طرف یکی از مقامات رژیم برای ام نقل کرد: اگر در ایران اتفاقی بیفته، چیز زیادی عوض نمی شه؛ شما می روید آن ور، ما می آییم این ور.
- (با خنده) من هم این را شنیدم.
**متن پیاده شده گفتگوی بالا پیش از انتشار برای بازبینی و «اصلاح» برای مصاحبه شونده فرستاده شده. متن حاضر بسیار کوتاه تر از گفتگوی انجام شده است و «اصلاحاتی» در آن تعبیه شده است. اما در روند گفتگو تغییر محسوسی ایجاد نشده است.

* * *

گفتگوی چهارم

* ما راجع به این موضوع سالها قبل شفاهی با هم صحبت کردیم. اگر خاطر من باشد، حدود دو سال قبل به شما پیشنهاد دادم مسئله تان را در گفتگویی رسانه ای کنید. که شما به دلایلی آنرا به عقب انداختی، تا هفته گذشته، که این بار شما با من تماس گرفتی. لطفاً تا این مرحله من را اصلاح کن.
- درست است.
* این را هم اضافه کنم که شما پیشنهاد دادی و من هم پذیرفتم که این گفتگوی تلفنی کوتاه، پیش از انتشار برای شما فرستاده شود تا آنرا اصلاح کنی. شرطی که در شرایط عادی هیچگاه نمی پذیرم، اما شرایط و موضوع این گفتگو شاید «عادی» نباشد.
اما موضوع گفتگوی ما به مسافرت شما به ایران و ماجرای بعد از آن برمی گردد. باید خاطرنشان کنم که شما سالها با یک جریان سیاسی سرنگونی طلب در خارج کشور فعالیت می کردی. بعد از مدتی از فعالیتهای سیاسی کناره گیری کردی و سپس به ایران سفر کردی. این موضوع به سالهای گذشته برمی گردد. ادامه گفتگو را به شما محول می کنم.
- بله، وقتی به ایران رفتم، ماجرای خاصی برای ام پیش نیامد تا چند روز بعد...
* یعنی در فرودگاه با مشکلی برخورد نکردی.
- درست است. بعد از چند روز مردی به خانه ما آمد و از من خواست برای چند پرسش همراه او بروم. خانواده ما؛ مخصوصاً مادرم چون با این جمله از گذشته آشنا بودند، اعتراض کردند. اما آن مرد قسم خورد و به مادرم گفت که پسرتان را تا غروب خودم با ماشین برمی گردانم...
* آیا او تنها آمده بود؟
- در آن لحظه او تنها بود. اما وقتی همراه اش به طرف ماشین رفتم، دو نفر دیگر در ماشین بودند.
* لطفاً ادامه بده.
- ما سوار ماشین شدیم و به هتلی رفتیم که بعداً فهمیدم، هتل استقلال تهران است. اول در لابی هتل قهوه و چای خوردیم و بعد به یکی از اتاقهای هتل رفتیم...
* این فرد خودش را معرفی نکرد؟
- چرا، خودش را آقای سلیمانی معرفی کرد. ما رفتیم در اتاقی نشستیم و به فاصله کمی مرد دیگری وارد اتاق شد که کیف سامسونی همراه اش بود. او سلام و علیک گرمی با من کرد و دستم را برای مدتی به گرمی فشار می داد...
* اسم او را به خاطر داری؟
- فکر کنم او خودش را معرفی نکرد.
* بسیار خوب، لطفاً ادامه بده.
- او نشست و قبل از صحبت کردن، تعارف کرد از نان خامه ای هایی که روی میز بود، یکی را بردارم، که من تشکر کردم و برنداشتم. بعد کیف اش را باز کرد، اما چیزی از داخل اش در نیاورد. فقط گفت: ما

راجع به تو همه چیز را می دانیم و اطلاع داریم که دیگر فعالیت سیاسی نمی کنی. بعد، بلافاصله از اختلافات گروههای سیاسی در خارج گفت که قسمتی از اطلاعات اش کاملاً درست بود. این طوری می خواست بفهماند که سنبه اش پرزور است. فکر کنم نزدیک به یک ساعت پشت سر هم حرف می زد...

* آیا او در صحبتهايش از فردی با اسم و مشخصات نام می برد؟

- در این مرحله نه. ولی بعداً تعدادی از فعالان سیاسی را نام برد.
* لطفاً ادامه بده.

- بعد از داخل کیف اش یک مشمت عکس بیرون آورد و روی میز گذاشت. طوری آنها را گذاشت، که من فقط بتوانم گوشه شان را ببینم. بعد از من خواست اطلاعاتی را در مورد تعدادی از فعالان سیاسی با او درمیان بگذارم. البته هر بار می گفت: ما این اطلاعات را داریم و می خواهیم از طرف تو مطمئن شویم. من چون دیدم چاره ای ندارم، اول به آنها گفتم: همانطور که می دانید، سالهاست فعالیت سیاسی نمی کنم و اطلاعات ام به روز شده نیستند، و بعد هم یک مشمت اطلاعات عمومی و سوخته را در اختیارشان گذاشتم.

* این وقتی بود که عکس ها را به شما نشان داده بود؟

- بله، وقتی بود که عکس ها را نشان ام دادند.

* پس در مورد افراد معینی شما تک گویی کردی؟

- اطلاعات من در مورد آنهايي که می شناختم اصلاً به روز شده نبودند. چیزهایی که می گفتم هم موضوع های عمومی بودند که هر فعال سیاسی ممکن بود آنها را بداند. یعنی من چیزی را به آنها نگفتم که زندگی سیاسی کسی را به خطر بیندازد.

* مثلاً به چه مواردی اشاره می کردی؟

- (مکت) مثلاً می گفتم، او فردی عصبی یا گوشه گیر است. یا فلانی کاره ای نیست و خودش را در هر کاری دخالت می دهد. یا اطلاعاتی که خودشان داده بودند را شاخ و برگ می دادم.

* امیدوارم از این پرسش ام بدفهمی نشود. شما در دوره ای به ایران سفر کردی که متقاضی سفر به ایران می بایستی فرمی را پر می کرد و تحویل سفارت رژیم در کشور محل اقامت اش می داد که در قسمتی از آن فرم (که من آن فرم را در اواخر دهه نود میلادی در نشریه ای منتشر کردم) از متقاضی می خواست نام پنج فعال سیاسی ای که می شناسد را قید کند. می خواهم بگویم، شما خواه ناخواه «خبرچینی» را در اشل متفاوتی پذیرفته بودی. بنابراین می بایستی منتظر عواقب بدتر از تکنویسی کردن باشی.

* من در مورد کسی تک نویسی نکردم.

- با پوزش از شما، منظورم تک گویی بود.

- من به شما قبلاً هم گفتم که در مورد هیچکس چیزی را نگفتم که زندگی سیاسی و اجتماعی اش را به خطر بیندازد. اما استدلال تان را قبول می کنم، ولی وجدان ام از این بابت راحت است، چون اگر غیر از این بود، نه موضوع را با شما درمیان می گذاشتم و نه در این مصاحبه شرکت می کردم.

* لطفاً موضوع را شخصی نکنید، چون این کار برای من «شخصی» نیست. من می خواهم اطلاعات موثقی را به خوانندگان گفتگو منتقل کنم که تا بحال در این اشل بیرونی نشده.

برگردیم به آن جلسه ی کذا. آنها از شما اطلاعاتی در مورد فعالان سیاسی می خواستند و شما هم به گفته خودتان یک مشمت اطلاعات سوخته را در اختیار آنها گذاشتی. بسیار خوب، بعد چی شد؟

- من هر چی می گفتم، یکی از آنها می گفت: ما که اینها را می دانیم، چیز جدیدی بگوئید (او همیشه با همین لحن محترمانه با من حرف می زد). بعد از یکی دو ساعت این جلسه تمام شد و نفر دیگر به وعده اش عمل کرد و من را با ماشین به خانه رساند.

* آیا ملاقات دیگری با آنها داشتی؟

- در ملاقات اول، کسی که از من سؤال جواب می کرد، به من گفت که سه روز بعد ملاقات مشابهی با شما خواهیم داشت که آقای سلیمانی به دنبال ات می آید.

* یعنی در ملاقات اول آنها هدف و نیت اصلی خودشان را با شما در میان نگذاشتند؟

- درست است، در ملاقات دوم و سوم بود که از من خواستند وقتی برمی گردم، از بچه های فعال سیاسی برای شان خبرچینی کنم.

* و آنطور که پیش تر به من گفتم، در آن شرایط چاره ای نداشتی، جز قبول درخواست آنها.

- در آن شرایط فکر می کردم اصلاً چاره ای ندارم. یا باید ظاهراً درخواست شان را قبول می کردم، یا روانه زندان می شدم.

* و شما بعد از مدتی به کشور ثانی برمی گردی و بعد به جای جدیدی اسباب کشی می کنی. آیا در کشور دوم اینها به سراغ تان آمدند؟

- تا مدتها نه. چون از من خواسته بودند، رابطه از طرفی من باشد. اما وقتی با آنها رابطه نگرفتم، یک روز صبح نامه ای دریافت کردم که موارد تعهدم را به من گوشزد کرده بودند. این نامه هیچ آدرسی پشت اش نبود، برای همین ما مطمئن شدیم این نامه را باید دستی به خانه انداخته باشند. اینطور بود که ما از آنجا اسباب کشی کردیم.

* آیا این همان مقطع زمانی بود که با من تماس گرفتی؟

- فکر کنم کمی بعدتر با شما تماس گرفتم.

- * بعد از آنکه در آن ملاقات شما تجربه ات را با من تقسيم کردى، من از شما خواستم فرصت فکر کردن به من بدهى. اما همزمان از شما خواستم سريعاً موضوع را به پليس اطلاع بدهى. آیا اين کار را کردى؟
- بله، بعد از مشورت با دوستان موضوع را به پليس اطلاع دادم و آنها بودند که خواستند خانه ام را عوض کنم.
- * روايت ات از نظر زمانى تواتر ندارد. چون به من گفته بودى، خانه را عوض کرده بودى که با من و بعد با پليس تماس گرفتى.
- حتماً عوض کردن خانه ام بعد از تماس با پليس بود. اگر اين را گفتم، حتماً اشتباه کردم.
- * بعد از عوض کردن خانه آیا دوباره با شما تماسى گرفته شد؟
- ديگر با من تماسى نگرفتند، اما يکى دو بار در ايران پيش خانواده ام رفتند.
- * مى خواهى اين مورد را بيشتتر بشکافى؟
- چون خانواده ام در ايران هستند، ترجيح مى دهم در اين مورد حرفى نزنم.
- * بسيار خوب. آیا آن سفرتان به ايران آخرين سفرتان بود؟
- بله، آخرين سفرم بود.
- * موضع مهم ديگرى هست که بخواهى در مورد اش صحبت کنى؟
- چيز خاصى نيست. فقط اين را بگويم که من از بچه هاى فعال سياسى هيچ اطلاعات مهمى به آنها ندادم و وقتى هم برگشتم، هيچ ارتباطى با آنها نداشتم. در اين گفتگو هم که کاملاً داوطلبانه بوده، مى خواستم وجدان ام را از دادن همان اطلاعات سوخته راحت کرده باشم.
- * واقعاً از شرکت ات در اين گفتگو ازت تشکر مى کنم و همانطور که خودت گفتى، اين گفتگو به پيشهاد خودت انجام شده. دوباره ازت ممنون ام.
- خواهش مى کنم.

****متن پياده شده ي گفتگوى بالا پيش از انتشار براى بازبينى و «اصلاح» فرستاده شده است. متن حاضر کوتاه تر از گفتگوى انجام شده است و «اصلاحاتى» در آن تعبيه شده. اما در روند گفتگو تغييرى ايجاد نشده است.**

* * *

تاريخ انتشار گفتگوها: ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰